

«واکاوی تلاقی امنیت و توسعه سیاسی در فلسطین: تحلیل ساختاری غزه و کرانه باختری تا پیش از جنگ اکتبر ۲۰۲۳»

محمد هادی صیدی^۱

فرزاد رستمی^۲

Vol 3, No 1(8) Spring 2025

سال ۳، شماره ۴ (۱۱)، زمستان ۱۴۰۴

Received Date: 06/05/2025

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۵

Accept Date: 27/08/2025

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۵

Article Type: Original Research

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

PP: 31-48

صفحات: ۳۱ الی ۴۸



DOI: 10.22034/wasj.2026.584118.1140

This is an open access article under the CC BY license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



چکیده

این پژوهش با هدف واکاوی پیوندهای متقابل میان امنیت پایدار و توسعه سیاسی در فلسطین و تبیین جایگاه آن در ثبات خاورمیانه تدوین شده است. مسئله اصلی تحقیق بر این پرسش استوار است که سیاست‌های سیستماتیک رژیم صهیونیستی در تداوم اشغالگری و مداخلات ساختاری قدرت‌های جهانی، چگونه افق‌های نهادسازی سیاسی و امنیت فراگیر را در این منطقه تحت تأثیر قرار داده‌اند؟ این مطالعه در چارچوب نظری تلفیقی از رهیافت امنیت انتقادی و توسعه‌زدایی ساختاری استوار است تا از طریق تحلیل روابط قدرت و بازتولید نابرابری‌ها، اثرات ساختارهای تحکمی را بر توسعه سیاسی بسنجد. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی بوده و با بهره‌گیری از متون تخصصی و اسناد راهبردی انجام شده است. در این چارچوب، سیاست‌های تهاجمی و اشغالگرانه اسرائیل به‌عنوان متغیر مستقل و توسعه سیاسی و امنیت پایدار به‌عنوان متغیرهای وابسته مورد سنجش قرار گرفتند. یافته‌ها نشان داد که رژیم اشغالگر از طریق تحمیل محدودیت‌های سیاسی، کنترل منابع و مهندسی وابستگی‌های خارجی، موجب تصلب نهادی و تضعیف جامعه مدنی شده است. همچنین مشخص گردید موانع سیستماتیک در دسترسی به منابع و جابجایی‌های جغرافیایی، مشارکت سیاسی را در سطح زیرساختی فلج کرده است. نتایج تحقیق دلالت بر آن دارد که چشم‌انداز امنیت پایدار در فلسطین در گرو تغییر الگو از امنیت دولتی به امنیت انسان‌محور است. در نهایت، این مطالعه به این نتیجه رسید که تقویت کنش‌های مدنی گامی ضروری است، اما پایداری این تحولات مستلزم پایان اشغالگری و تغییر ساختارهای حمایتی بین‌المللی از رژیم صهیونیستی است؛ زیرا بدون حذف عامل اصلی بازدارندگی، هرگونه توسعه سیاسی در وضعیت تعلیق و بی‌ثباتی باقی خواهد ماند.

۱ دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. نویسنده مسئول، ایمیل: mohammadhadi161062@gmail.com

۲ دانشیار و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران..

کلیدواژه‌ها:

امنیت پایدار، توسعه سیاسی، رژیم صهیونیستی، توسعه‌زدایی ساختاری، مداخلات خارجی.

مقدمه:

مسئله فلسطین به عنوان کانون بحران‌های ژئوپلیتیک در خاورمیانه، طی دهه‌های اخیر از یک منازعه سرزمینی کلاسیک، به یک متناقض‌نمای پیچیده در حوزه امنیت پایدار و توسعه سیاسی بدل شده است. این متناقض‌نما در این واقعیت تجلی می‌یابد که تلاش‌های بین‌المللی برای ایجاد ثبات، اغلب در سایه حمایت از سیاست‌های رژیم صهیونیستی، منجر به تقویت ساختارهایی شده است که خود، مانع از تحقق توسعه سیاسی واقعی می‌گردند. در این جغرافیا، ثبات دیگر نه بر اساس توازن قدرت نظامی، بلکه به شدت با کیفیت حکمرانی و ظرفیت‌های نهادی پیوند خورده است؛ به گونه‌ای که هرگونه خلأ در پاسخگویی نهادی، بلافاصله به یک بحران امنیتی تبدیل می‌شود. با این حال، مسیر توسعه سیاسی در فلسطین همواره در گیر دو فشار متضاد و ویرانگر بوده است. از یک سو، نیروهای گریز از مرکز در سطح داخلی، که در شکاف عمیق ایدئولوژیک و اداری میان حاکمیت حماس در غزه و فتح در رام‌الله تجلی یافته است، منجر به ایجاد یک تکه‌تکه‌گی حاکمیتی شده است. باید اذعان داشت که این دوقطبی، تنها یک تضاد داخلی نیست، بلکه نتیجه استراتژی سیستماتیک اسرائیل در دامن زدن به تفرقه‌ها و بهره‌برداری از شکاف‌های سیاسی برای تضعیف عاملیت ملی فلسطین است؛ به گونه‌ای که نهادهای انتظامی و سیاسی به جای خدمت به کل جامعه، به ابزاری برای تثبیت قدرت‌های حزبی در محیطی تکه‌تکه شده تبدیل شوند. از سوی دیگر، مداخلات مستقیم و ساختاری رژیم صهیونیستی، که در سیاست‌های کنترل منابع، ایجاد محدودیت‌های شدید جابجایی و محاصره اقتصادی نمود یافته است، یک نوع وابستگی ساختاری تحمیلی ایجاد کرده است. در این وضعیت، رژیم اشغالگر با کنترل ابزارهای بقای اقتصادی و سیاسی، نخبگان سیاسی فلسطین را در موقعیتی قرار داده که میان بقا در سایه شروط تحمیلی خارجی یا توسعه در مواجهه با سرکوب و تحریم‌های شدید، دست به انتخاب بزنند. تحلیل‌های متقاطع در حوزه امنیت و توسعه نشان می‌دهد که امنیت پایدار، تابعی از استقرار نهادهای دموکراتیک و پاسخگو است. این امر در رویکرد امنیت انسانی که توسط برنامه توسعه سازمان ملل تبیین شده، به وضوح دیده می‌شود؛ جایی که تأکید می‌گردد امنیت واقعی نه در قدرت نظامی و کنترل‌های سخت، بلکه در امنیت توسعه‌یافته است. اما در فلسطین، سیاست‌های امنیتی اسرائیل دقیقاً در جهت معکوس این پارادایم عمل کرده و امنیت را از یک حق شهروندی به یک ابزار مدیریتی برای کنترل جمعیت تبدیل نموده است. در حالی که جامعه جهانی بر مدیریت تنش‌ها متمرکز بود، رژیم صهیونیستی از طریق امنیت‌سازی محیط، مانع از هرگونه تحول دموکراتیک شد تا مشروعیت خود را نه از طریق توسعه سیاسی، بلکه از طریق سرکوب و کنترل تحکیم کند. این وضعیت، ضرورت بازنگری در مدل‌های امنیتی را بیش از پیش آشکار می‌کند تا گذار از امنیت ابزاری به امنیت انسان‌محور، در محیطی که توسط رژیم اشغالگر به شدت امنیتی‌شده است، امکان‌پذیر گردد. در بررسی متون تخصصی و پژوهش‌های پیشین در حوزه امنیت و توسعه سیاسی فلسطین، می‌توان سه رویکرد تحلیلی اصلی را شناسایی کرد؛

نخست، رویکردی است که بر پیوند میان دموکراسی و امنیت تأکید دارد. در این چارچوب، تحلیل‌های متقاطع نشان می‌دهند که امنیت پایدار، تابعی از استقرار نهادهای دموکراتیک و پاسخگو است. این رویکرد در مدل امنیت انسانی که توسط برنامه توسعه سازمان ملل متحد تبیین شده است، به وضوح دیده می‌شود؛ در این مدل تأکید می‌گردد که امنیت واقعی نه در قدرت نظامی، بلکه در امنیت توسعه‌یافته است که تنها از طریق حکمرانی پاسخگو و دموکراتیک در سطح محلی تحقق می‌یابد.

در سطح دوم، پژوهش‌هایی متمرکز بر اثرات ساختاری اشغالگری بر نهادهای هستند. در این راستا، بررسی‌های تارتیر و سیدل (Tirtir & Sidel, ۲۰۲۱) نشان می‌دهد که در سال‌های پس از ۲۰۲۰، مفهوم امنیت در فلسطین از حالت دولت-محور به سمت امنیت انسان‌محور شیوع یافته است. این پژوهشگران استدلال می‌کنند که هرگونه تلاش برای توسعه سیاسی در این جغرافیا، به دلیل ماهیت اشغالگری با پدیده توسعه‌زدایی مواجه شده است؛ فرآیندی که نه تنها زیرساخت‌های اقتصادی، بلکه پتانسیل‌های نهادهای ملی را نیز تخریب کرده و مانع از شکل‌گیری ساختارهای توسعه سیاسی پایدار شده است.

در سطح سوم، تحلیل‌های مربوط به اقتصاد سیاسی امنیت و وابستگی‌های خارجی است. دانا (Dana, ۲۰۲۴) با نگاهی انتقادی به این حوزه، بر این نکته تأکید می‌ورزد که وابستگی شدید به کمک‌های بین‌المللی نوعی رانت سیاسی ایجاد کرده است که نخبگان حاکم را به جای پاسخگویی به مطالبات داخلی، به اولویت‌های بازیگران خارجی متعهد ساخته است. (Dana, ۲۰۲۴: ۱۰۲) این وضعیت، توسعه سیاسی را در تله وابستگی گرفتار کرده که مانع از شکل‌گیری یک قرارداد اجتماعی پایدار می‌شود. در تکمیل این دیدگاه، ترنر (Turner, ۲۰۲۱) پارادوکس کمک‌های خارجی را عاملی برای تقویت اقتدارگرایی امنیتی می‌داند و معتقد است اولویت دادن به ثبات موقت بر توسعه سیاسی بنیادین توسط جامعه بین‌المللی، عملاً به انسداد دموکراتیک در فلسطین دامن زده است. (Turner, ۲۰۲۱: ۴۵)

با این حال، بررسی این رویکردها نشان می‌دهد که اگرچه ابعاد نظامی، اقتصادی و وابستگی‌های خارجی به صورت مجزا یا موازی تحلیل شده‌اند، اما کمتر به رابطه دیالکتیکی و متقابل میان امنیت و توسعه در سایه مداخلات خارجی پرداخته شده است. به عبارت دیگر، یک شکاف تحلیلی در ادبیات موجود وجود دارد که در آن، تأثیر متقابل متغیرهای امنیتی و توسعه‌ای در یک مدل یکپارچه مورد واکاوی قرار نگرفته است؛ همین خلأ پژوهشی، ضرورت انجام مطالعه حاضر را برای تبیین پیوند ساختاری این دو متغیر برجسته می‌کند.

۱- مبانی نظری

در این پژوهش، برای تبیین پیچیدگی‌های مسئله فلسطین، از تلفیق دو رهیافت امنیت انتقادی و توسعه‌زدایی ساختاری استفاده شده است تا نشان دهد چگونه سیاست‌های رژیم صهیونیستی، این دو مفهوم را در فلسطین به ابزاری برای سلطه تبدیل کرده است:

۱-۱- رهیافت امنیت انتقادی

امنیت انتقادی در مقابل سنت رئالیستی (که امنیت را در توازن قدرت و بقای دولت می‌بیند)، ظهور کرد تا مفهوم امنیت را از حصار دولت-محوری خارج کرده و به سمت انسان-محوری ببرد. شارحان اصلی این جریان، متفکرانی چون باری بوزان و کن وولتز هستند که بر لزوم تبیین ابعاد اجتماعی و سیاسی امنیت تأکید کرده‌اند.

در تحلیل وضعیت فلسطین، این رهیافت افشا می‌کند که رژیم صهیونیستی به‌طور عمدی مفهوم امنیت را در سطح نظامی و دولت-محور تعریف کرده است تا بتواند هرگونه تلاش برای دستیابی به امنیت انسانی (مانند حق جابجایی و دسترسی به منابع) را تحت لوای ضرورات امنیتی سرکوب کند. در این چارچوب، امنیت پایدار نه در تجهیزات نظامی، بلکه در استقرار حقوق بنیادین و پاسخگویی نهادی تعریف می‌شود. (Tirtir & Sidel, ۲۰۲۱: ۴۵) رژیم صهیونیستی از مفهوم امنیت ملی برای توجیه سرکوب امنیت انسانی استفاده می‌کند. اسرائیل ادعا می‌کند که برای امنیت خود، باید ناامنی را در زندگی روزمره فلسطینیان (از طریق تخریب خانه‌ها و محاصره و ...) نهادینه کند. در اینجا، امنیت یک سازه است که توسط اسرائیل برای مشروع‌سازی اشغالگری در سطح بین‌المللی تعریف شده است.

۲-۱ نظریه توسعه‌زدایی

این نظریه بر این باور است که در برخی مناطق (به‌ویژه مناطق تحت اشغال)، هدف ساختارهای حاکم، رشد نیست، بلکه تخریب عمدی ظرفیت‌های توسعه‌ای است. تارتیر و سیدل (Tirtir & Sidel, ۲۰۲۱) تأکید دارند که توسعه‌زدایی یک فرآیند فعال است تا جامعه هدف را در وضعیت وابستگی دائمی نگه دارد. (Tirtir & Sidel, ۲۰۲۱: ۶۶) در مورد فلسطین، این نظریه به‌طور دقیق توصیف‌گر استراتژی اسرائیل است؛ رژیم صهیونیستی نه تنها با اشغال سرزمین، بلکه از طریق توسعه‌زدایی ساختاری (مانند تخریب زیرساخت‌ها، کنترل منابع آبی و کشاورزی و محدود کردن تجارت)، به‌طور فعال مانع از رشد جامعه مدنی و توسعه سیاسی فلسطین شده است. این رویکرد نشان می‌دهد که کمک‌های بین‌المللی در این محیط، به دلیل سیاست‌های تحمیلی اسرائیل، گاهی به ابزاری برای تثبیت وضعیت موجود تبدیل شده و عملاً مانع از شکل‌گیری توسعه سیاسی بنیادین می‌گردند. (Dana, ۲۰۲۴: ۱۱۲)

۳-۱ مدل تحلیلی سنتز (تلفیقی)

در نهایت، این پژوهش با ترکیب دو رویکرد فوق، مدل تحلیلی خود را بر این منطق استوار می‌کند که در محیط جغرافیایی فلسطین، مداخلات خارجی و اشغال به عنوان متغیرهای مداخله‌گر، رابطه طبیعی میان امنیت و توسعه را مخدوش کرده‌اند. این متغیرها با ایجاد رانت امنیتی و تضعیف حاکمیت ملی، فرآیند دولت‌سازی را به یک پروژه امنیتی صرف تقلیل داده‌اند. بنابراین، چارچوب نظری حاضر مدعی است که صلح پایدار در خاورمیانه تنها زمانی محقق خواهد شد که گذار از حکمرانی تحت قیمومت به سمت توسعه سیاسی مستقل صورت گیرد؛ فرآیندی که در آن امنیت نه یک محصول وارداتی، بلکه برآمده از نهادهای دموکراتیک داخلی باشد. (Turner, ۲۰۲۱: ۱۰۲)

۲-۲ تطور تاریخی مسئله فلسطین؛ از واگرایی ساختاری تا انسداد سیاسی

درک وضعیت کنونی امنیت و توسعه سیاسی در فلسطین، مستلزم واکاوی ریشه‌های تاریخی است که شالوده این بن‌بست راهبردی را بنا نهاده‌اند. فرآیند شکل‌گیری نهادهای سیاسی در فلسطین، برخلاف الگوهای متعارف دولت-ملت‌سازی در قرن بیستم، تحت تأثیر دو گسست تاریخی عمده قرار داشته است: نخست؛ دوران

قیمومت و پیامدهای پس از ۱۹۴۸ که منجر به تشتت سرزمینی و فروپاشی ساختارهای اجتماعی گردید؛ و دوم؛ اشغال ۱۹۶۷ که در آن رژیم صهیونیستی با استقرار نظامی گسترده، حاکمیت ملی فلسطین را به یک حاکمیت تعلیق شده و وابسته بدل ساخت. از منظر تاریخی، مقطع پس از قرارداد اسلو در دهه ۱۹۹۰ میلادی، نقطه عطفی در تغییر ماهیت امنیت در فلسطین بود. در این دوره، گذار از یک جنبش آزادی بخش به یک تشکیلات حکمرانی، در حالی که اسرائیل با تداوم شهرک سازی ها و کنترل سخت مرزها، ابزارهای حاکمیتی را از دسترس فلسطینیان خارج می کرد، پارادوکس عمیقی را ایجاد کرد. باکونی (Baconi, ۲۰۲۱) در تحلیل خود اشاره می کند که این گذار تاریخی، به جای ایجاد بستری برای توسعه سیاسی، منجر به شکل گیری یک نظام امنیتی دوجانبه شد که در آن امنیت اشغالگر و امنیت تحت اشغال در تضادی ساختاری قرار گرفتند (Baconi, ۲۰۲۱: ۴۴). در واقع، اسرائیل در این بازه زمانی، مدل امنیت از طریق کنترل را جایگزین امنیت از طریق توسعه کرد تا از هرگونه شکل گیری دولت مستقل پیشگیری نماید. در دهه های اخیر، این میراث تاریخی با مداخلات خارجی گره خورده و منجر به پدیده ای شده است که برخی پژوهشگران آن را حکمرانی از راه دور یا مدیریت بحران مزمن می نامند. بررسی های بنی کینگ (King, ۲۰۲۰) نشان می دهد که انباشت تاریخی این بحران ها، که به طور مستقیم محصول سیاست های تکه تکه کردن جغرافیایی و سیاسی توسط اسرائیل است، باعث شده است که فرآیند توسعه سیاسی در فلسطین از یک مسیر طبیعی خارج شده و به جای حرکت به سمت دموکراسی، به سمت نوعی دیوان سالاری امنیتی سوق یابد. (Benni King, ۲۰۲۰: ۹۶) در تحلیل این تطور تاریخی، باید اشاره کرد که تداوم این انسداد سیاسی و امنیتی در سال های منتهی به ۲۰۲۳، به مرحله ای از بحران رسید که مدل های سنتی مدیریت بحران دیگر کارآمد نبودند. تشدید محاصره غزه، گسترش شهرک سازی ها در کرانه باختری و بن بست در مسیر تشکیل دولت ملی، فشارات ساختاری را به نقطه ای رساند که در نهایت در اکتبر ۲۰۲۳ منجر به یک گسست بنیادین در معادلات امنیتی منطقه شد. حوادث اکتبر ۲۰۲۳ در واقع پیامد مستقیم همین انسداد سیاسی و شکست استراتژی های کنترل محور بود که در دهه های گذشته (از اسلو تا پیش از جنگ غزه) توسط رژیم صهیونیستی پیش برده می شد؛ وضعیتی که در آن تضاد میان امنیت تحمیلی و اراده ملی، به شکلی غیرقابل بازگشت به نقطه انفجار رسید.

۳- واکاوی موانع ساختاری توسعه سیاسی؛ از تصلب نهادی تا فقدان قواعد بازی دموکراتیک

واکاوی موانع ساختاری توسعه سیاسی در فلسطین را می توان در تقابل میان تصلب نهادی و فقدان قواعد بازی دموکراتیک تبیین کرد، در حالی که این وضعیت در واقع محصول مستقیم استراتژی های کنترل گرایانه رژیم صهیونیستی است. تصلب نهادی در اینجا به معنای صلب شدن ساختارهای قدرت در قالب های ایدئولوژیک یا امنیتی است که انعطاف پذیری لازم برای پذیرش تغییرات اجتماعی و سیاسی را ندارند. طبق تحلیل های تارتیر و سیدل (Tartir & Seidel, ۲۰۲۱) این تصلب باعث می شود نهادهای سیاسی به جای ایفای نقش در توسعه ملی، به ابزاری برای بازتولید قدرت نخبگان تبدیل شوند. (Tartir & Seidel, ۲۰۲۱: ۷۴) در این میان، رژیم صهیونیستی با به کارگیری سیاست تقسیم و تسلط و ایجاد تمایز ساختاری میان غزه و کرانه باختری، عملاً به این تصلب دامن زده تا از شکل گیری یک نهاد سیاسی واحد و منسجم که بتواند در برابر اشغال مقاومت کند،

جלוگیری نماید. در این وضعیت، قواعد بازی دموکراتیک نه به عنوان یک چهارچوب قانونی، بلکه به عنوان یک مانع ساختاری نگرسته می‌شوند؛ چرا که استقرار دموکراسی واقعی، مشروعیت نخبگانی را که متکی به رانت‌های امنیتی و کمک‌های خارجی هستند، به چالش می‌کشد. این انسداد ساختاری در لایه عملیاتی، خود را در گسست نخبگان و انسداد حزبی نشان می‌دهد. گسست نخبگان در فلسطین، فراتر از یک اختلاف نظر سیاسی، یک شکاف معرفتی و ساختاری است که در آن نخبگان حاکم در دو قطب متضاد (رام‌الله و غزه)، هر یک بر اساس منطق حاکمیتی متفاوت عمل می‌کنند. (Dana. ۲۰۲۴: ۱۱۴) رژیم صهیونیستی با تقویت عمده این دوقطبی و تبدیل رام‌الله به یک مرکز مدیریت اداری وابسته، عملاً از این گسست برای فلج کردن هرگونه تصمیم‌گیری ملی استفاده کرده است. در نتیجه، ما با پدیده انسداد حزبی مواجه هستیم؛ وضعیتی که در آن احزاب سیاسی نه به عنوان پلی برای مشارکت مردمی، بلکه به عنوان حصارهایی برای حفظ سهمیه قدرت عمل می‌کنند. بنابراین، فقدان قواعد بازی دموکراتیک در فلسطین، نتیجه یک اتفاق یا ضعف داخلی صرف نیست، بلکه محصول یک استراتژی ساختاری است؛ استراتژی‌ای که در آن رژیم صهیونیستی با ایجاد وابستگی‌های اقتصادی-امنیتی و مهندسی تفرقه، از شکل‌گیری هرگونه جایگزین سیاسی که بتواند نظم موجود و مشروعیت اشغال را به چالش بکشد، پیشگیری می‌کند.

۱-۳ فرسایش نهادی و چالش مشروعیت در ساختار قدرت دوگانه

برای تبیین دقیق‌تر دو مفهوم فرسایش نهادی و چالش مشروعیت در بستر سیاسی فلسطین، باید به لایه‌هایی پرداخت که نشان می‌دهند چگونه ساختار قدرت نه تنها از درون تهی شده، بلکه توسط رژیم صهیونیستی به گونه‌ای بازطراحی شده است که پیوند خود را با بدنه اجتماعی از دست داده باشد. این دو متغیر در یک چرخه هم‌افزا، ثبات سیاسی را به بن‌بست کشانده‌اند. فرسایش نهادی در فلسطین به معنای فروپاشی فیزیکی نهادها نیست، بلکه به معنای تخریب کارکردی آن‌هاست. نهادهایی که قرار بود سنگ‌بنای دولت آینده باشند، تحت فشار استراتژی‌های کنترل‌گرایانه اسرائیل، به ساختارهای اداری حیمی تبدیل شده‌اند که وظیفه اصلی‌شان نه توسعه ملی، بلکه مدیریت روزمره زندگی تحت اشغال و پیشبرد دستورات امنیتی تحمیل شده از سوی اشغالگر است. در واقع، رژیم صهیونیستی با تبدیل نهادهای فلسطینی به پیمانکاران امنیتی و اداری، عملاً فرآیند دولت‌سازی را به مدیریت بحران تقلیل داده است؛ به گونه‌ای که نهادهای سیاسی به جای پیشبرد اراده ملی، به ابزاری برای بازتولید وابستگی و تسهیل سلطه تبدیل گشته‌اند (سلیمانی، ۱۴۰۳: ۸۲). توسعه سیاسی در فلسطین با بحران تصلب نهادی مواجه است که ریشه در تعویق طولانی‌مدت فرآیندهای دموکراتیک دارد. این تعویق، محصول مستقیم سیاست‌های اسرائیل است که با ایجاد موانع سیستماتیک در برابر انتخابات و تغییرات سیاسی، تلاش می‌کند تا نخبگانی را در قدرت نگه دارد که با مدل هماهنگی امنیتی او هم‌راستا باشند. در این میان، شکاف میان مشروعیت بین‌المللی و مشروعیت مردمی، از یک دوگانگی منبع قدرت ناشی می‌شود که نخبگان سیاسی را در وضعیت فلج‌کننده‌ای قرار داده است. نخبگان حاکم برای بقای سیاسی و مالی، نیازمند مشروعیت بین‌المللی (به رسمیت شناخته شدن توسط غرب و نهادهای جهانی) هستند؛ اما شروط کسب این مشروعیت (مانند پذیرش توافقات ناقص و همکاری امنیتی با اسرائیل)، دقیقاً همان عواملی هستند که مشروعیت مردمی آن‌ها را در داخل فرسایش می‌دهند. رژیم صهیونیستی از این تضاد مشروعیت به عنوان یک اهرم فشار استفاده

می‌کند تا نخبگان فلسطینی را در وضعیتی قرار دهد که برای حفظ بقای اداری خود، مجبور به قربانی کردن اراده ملی باشند. این وضعیت منجر به شکل‌گیری یک حاکمیت قراردادی شده است که به جای شهروندان، به طرف‌های قرارداد خارجی و در رأس آن‌ها، مکانیسم‌های کنترل اشغالگر پاسخگوست. ناصری و همکاران استدلال می‌کنند که این وضعیت نوعی فرسایش مشروعیت را رقم زده که مانع از شکل‌گیری یک اجماع ملی برای اصلاحات ساختاری می‌شود (ناصری و همکاران، ۱۴۰۱: ۷۵). از سوی دیگر، باکونی (Baconi, ۲۰۲۱) بر این باور است که وجود دو کانون قدرت مجزا (در کرانه باختری و غزه)، توسعه سیاسی را در یک بن‌بست کارکردی قرار داده است. (Baconi, ۲۰۲۱: ۴۸) در اینجا نقش رژیم صهیونیستی در تولید و بازتولید این دوقطبی کلیدی است؛ اسرائیل با ایجاد مرزهای سخت و تقویت تفکیک اداری و سیاسی میان غزه و رام‌الله، عملاً مانع از هرگونه یکپارچگی نهادی شده است تا رقابت دموکراتیک جای خود را به بازتولید ساختارهای اقتدارگرا برای بقای هر یک از جناحین بدهد. تلاقی فرسایش و بی‌مشروعیتی منجر به وضعیتی شده است که در علوم سیاسی از آن به عنوان تصلب نهادی یاد می‌شود. در این وضعیت، نهادها توانایی حل بحران را ندارند، چون فاقد ابزارهای حاکمیتی مستقل هستند (فرسایش) و مردم تمایلی به همکاری با آن‌ها ندارند، چون آن‌ها را نماینده واقعی خود، بلکه بازوی اجرایی سیاست‌های اشغالگر می‌بینند (بی‌مشروعیتی). این گسست، فضا را برای مداخلات بیشتر بازیگران خارجی و به‌ویژه رژیم صهیونیستی باز می‌کند؛ چرا که هر چه پیوند دولت-ملت ضعیف‌تر شود، نخبگان حاکم برای حفظ بقای خود مجبور به امتیازدهی بیشتر به اشغالگر می‌شوند.

۲-۳ بوروکراسی امنیتی^۱ و انسداد فضای مشارکت مدنی

تحلیل بوروکراسی امنیتی در فضای سیاسی فلسطین، مستلزم درک این نکته است که این دستگاه نه به عنوان یک نهاد حاکمیتی مستقل، بلکه به عنوان بازوی اجرایی کنترل رژیم صهیونیستی در بدنه تشکیلات خودگردان عمل می‌کند. در این ساختار، بوروکراسی امنیتی از معنای سنتی خود (تأمین امنیت شهروند) تهی شده و به ابزاری برای مدیریت بقای نخبگان و تطبیق جامعه با الزامات امنیتی اشغالگر تبدیل شده است. این تحول، محصول یک استراتژی سیستماتیک از سوی رژیم صهیونیستی است که با تزریق منابع مالی و انسانی به بخش‌های امنیتی و تضعیف بخش‌های مدنی، عملاً امنیت‌زدگی را در ساختار اداری فلسطین نهادینه کرده است تا هرگونه جنبش مدنی یا دموکراتیک پیش از آنکه به یک تهدید برای نظم موجود تبدیل شود، در نطفه خفه گردد. در این بستر، پدیده امنیتی‌سازی بر اساس رهیافت باری بوزان (Bari Bouzan)، دیگر یک ابزار دفاعی نیست، بلکه به یک تکنیک حکمرانی تبدیل شده است. بوروکراسی امنیتی با همکاری مستقیم یا غیرمستقیم با دستگاه‌های اطلاعاتی اسرائیل، مسائل عادی سیاسی (مانند برگزاری انتخابات، اعتراضات صنفی یا مطالبه‌های دموکراتیک) را از حیطه سیاست‌های عادی خارج کرده و آن‌ها را به عنوان تهدیدات امنیتی بازتعریف می‌کند. این بازتعریف، مکانیسمی است برای توجیه تدابیر استثنایی؛ به‌گونه‌ای که هرگونه تلاش برای تغییر ساختاری یا مشارکت مدنی، به عنوان به خطر انداختن ثبات یا همکاری با دشمن یا ایجاد هرج‌ومرج بازنمایی می‌شود تا پاسخ سیاسی به آن‌ها حذف و جایگزین آن، سرکوب امنیتی گردد. این روند

منجر به تصلب نهادی می‌گردد؛ به این معنا که بوروکراسی حاکم، به جای ارتقای ظرفیت‌های دموکراتیک، تمام انرژی خود را صرف ایجاد لایه‌های نظارتی و کنترلی می‌کند تا بتواند استانداردهای امنیتی مورد نظر رژیم صهیونیستی را برآورده سازد. در واقع، امنیت در اینجا نه زیربنای توسعه، بلکه سپری برای توجیه انسداد سیاسی است. این پدیده که تارتیر (Tartir, ۲۰۲۰) آن را امنیتی‌سازی حکمرانی می‌نامد، منجر به کوچک شدن فضای فعالیت برای سازمان‌های مردم‌نهاد و احزاب مستقل شده است (Tartir, ۲۰۲۰: ۷۷). در تحلیل نهایی، می‌توان گفت که رژیم صهیونیستی با ایجاد یک وابستگی امنیتی-مالی در بوروکراسی فلسطینی، فضای مشارکت مدنی را به طور ساختاری مسدود کرده است. وقتی اولویت یک نظام سیاسی از توسعه انسان‌محور به امنیت فیزیکی و بقای اداری تغییر می‌یابد، نهادهای مدنی به حاشیه رانده شده و فرآیند گذار به دموکراسی با یک انسداد راهبردی مواجه می‌شود (احمدی و مقتدایی، ۱۴۰۲: ۶۸). در این وضعیت، بوروکراسی امنیتی دیگر در خدمت ملت نیست، بلکه به عنوان یک فیلتر عمل می‌کند که اجازه نمی‌دهد اراده‌ی مدنی جامعه به لایه‌های تصمیم‌گیرنده نفوذ کند، و بدین ترتیب، ساختار قدرت را در برابر هرگونه تغییر دموکراتیک مصون می‌سازد.

۴- تحلیل پارادوکس امنیت^۲ در محیط‌های تحت منازعه

در تحلیل جغرافیای سیاسی فلسطین، مقوله امنیت از یک ضرورت ملی به یک پارادوکس ساختاری تبدیل شده است. در نظریات کلاسیک توسعه (مانند رویکردهای نئو-کلاسیک)، امنیت پیش‌شرط ثبات و شکوفایی نهادی است؛ اما در مدل حکمرانی فلسطین، امنیت به ابزاری برای مدیریت بحران تحت نظارت کنشگران فراملی بدل گشته است. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۴۰۰: ۳۰) این وضعیت، منجر به شکل‌گیری امنیت وابسته شده است؛ الگویی که در آن اهداف نهادهای انتظامی-نظامی، نه در راستای مطالبات دموکراتیک جامعه مدنی، بلکه در راستای حفظ نظم موجود و اجرای تعهدات امنیتی با بازیگران خارجی قرار دارد. (Tartir, ۲۰۲۰: ۸۱) رژیم صهیونیستی در مهندسی پارادوکس امنیت، نقش معمار امنیت وابسته را ایفا می‌کند. اسرائیل با تعریف استانداردهای امنیتی خود و تحمیل آن‌ها به تشکیلات فلسطینی، امنیت را از یک حق شهروندی به یک ابزار معاوضه سیاسی تبدیل کرده است. در واقع، اسرائیل با تجهیز و آموزش نهادهای امنیتی فلسطینی، آن‌ها را به پیمانکاران امنیت خود تبدیل کرده است تا از طریق بازتولید یک ساختار قدرت صلب و غیرپاسخگو، هرگونه جنبش مدنی یا دموکراتیک را پیش از رسیدن به مرکز قدرت، خفه کند. (Baconi, ۲۰۲۱: ۴۹) بنابراین، افزایش توان بوروکراتیک و لجستیک نهادهای امنیتی در فلسطین، منجر به تقویت حاکمیت ملی نمی‌شود، بلکه ظرفیت سرکوب و تسهیم قدرت را در لایه‌های میانی افزایش می‌دهد. این امنیتی‌سازی زیست عمومی باعث شده است که امنیت از یک کالای عمومی به یک کالای سیاسی تبدیل شود که بقای آن نه به رضایت مردم، بلکه به حمایت‌های مالی-آموزشی خارجی و تأیید رژیم صهیونیستی گره خورده است. (زمانی و رضایی، ۱۴۰۱: ۶۴) شکست پروژه‌های صلح و توسعه را می‌توان در تضاد میان

امنیت هستی‌شناختی مردم و امنیت فیزیکی ساختارها تحلیل کرد (Mitchell, ۲۰۲۱: ۹۴).

۱-۴ برون‌سپاری امنیت و شکل‌گیری پیمانکاری امنیتی

در جوامع تحت‌منازع، امنیت نباید صرفاً به مثابه ثبات پلیسی یا کنترل‌های بوروکراتیک نگریسته شود، بلکه باید در قالب امنیت هستی‌شناختی تحلیل گردد که با کرامت انسانی و استقلال نهادی گره خورده است. (Tartir, ۲۰۲۴: ۱۲) در تحلیل ساختاری فلسطین، برون‌سپاری امنیت را باید به عنوان یک استراتژی آگاهانه از سوی رژیم صهیونیستی تحلیل کرد؛ اسرائیل با تعریف امنیتی-سیاسی تکلیف، نهادهای امنیتی فلسطینی را از یک حفاظ ملی به پیمانکاران امنیتی تبدیل کرده است. در این مدل، تشکیلات خودگردان به جای تولید امنیت به عنوان یک کالای عمومی برای شهروندان، بخشی از ابزارهای امنیتی خود را در خدمت تأمین امنیت اشغالگر قرار می‌دهد. در واقع، رژیم صهیونیستی با ایجاد یک قرارداد معاوضه (بقا در قدرت در برابر هماهنگی امنیتی)، امنیت را از یک استراتژی ملی به یک ابزار رانتی تبدیل کرده است که در آن مشروعیت نهادها نه از پایین به بالا، بلکه از بالا به پایین و از طریق تأیید کارفرمای خارجی تأمین می‌شود. (زمانی و رضایی، ۱۴۰۱: ۶۵) این پیمانکاری امنیتی منجر به ایجاد یک دولت پیمانکار شده است که در آن بوروکراسی‌های امنیتی برای حفظ بقای خود، محیط را به‌طور مداوم امنیتی‌سازی می‌کنند تا نیاز به حضور آن‌ها توسط قدرت‌های خارجی تأیید شود (Baxter, ۲۰۲۱: ۱۲۰). وقتی دولت مرکزی، تحت فشار یا عدم تمایل، امنیت را به گروه‌های محلی یا شبه‌نظامیان واگذار می‌کند، در واقع انحصار مشروع بر خشونت (که تعریف بنیادین دولت از نظر ماکس وبر است) را از دست می‌دهد. برون‌سپاری امنیت از یک ضرورت تاکتیکی به یک تله ساختاری تبدیل شده است. نتیجه این روند، ایجاد یک شکاف عمیق میان امنیت اداری (که مورد رضایت اسرائیل و جامعه بین‌الملل است) و امنیت واقعی (که مورد نیاز مردم است) می‌باشد. در واقع، این مدل از پیمانکاری امنیتی، مشروعیت دولت را می‌بلعد؛ چرا که هر بار تکیه بر ابزارهای خارجی برای تأمین نظم داخلی، حاکمیت ملی در برابر کارآمدی پیمانکاری شکست می‌خورد و این امر منجر به بازتولید وضعیت بی‌ثباتی و تکیه همیشگی به عوامل بیرونی می‌گردد. امنیت در فلسطین، نه یک ثمره ملی، بلکه محصول توافقات شکننده نخبگان در چارچوب یک سیستم رانتی است که هرگونه توسعه سیاسی واقعی را مسدود می‌نماید.

۲-۴ تحلیل اقتصاد سیاسی ناامنی و اثرات آن بر فرآیند دولت‌سازی

در مطالعه موردی فلسطین، ناامنی را نباید به عنوان یک عارضه جانبی یا نتیجه‌ای از جنگ نگریست، بلکه باید آن را به مثابه یک صنعت و منطق بازتولید ثروت و قدرت تحلیل کرد. در این پارادایم، ناامنی مزمن به جای آنکه مانعی برای توسعه باشد، به موتور محرک یک اقتصاد رانتی تبدیل شده است که در آن گروه‌های ذینفع (هم داخلی و هم خارجی) از تداوم وضعیت نه جنگ و نه صلح سود می‌برند. رژیم صهیونیستی در بازتولید اقتصاد ناامنی، نقش کارفرمای اصلی و مدیر جریان‌ات را ایفا می‌کند. اسرائیل با ایجاد یک ساختار ناامنی کنترل‌شده، عمداً محیطی را خلق کرده است که در آن ثبات، نه از طریق توسعه سیاسی، بلکه از طریق خرید ثبات تأمین شود. اسرائیل با کنترل کامل بر مرزها، مجوزها و جریان‌های مالی، لایه‌ای از نخبگان امنیتی و تجاری را در فلسطین ایجاد کرده است که بقای اقتصادی و سیاسی‌شان مستقیماً به رضایت اشغالگر و تداوم

وضعیت اضطراری گره خورده است. در واقع، رژیم صهیونیستی از طریق مدیریت نابسامانی، باعث شده است که بخش بزرگی از بودجه ملی و کمک‌های بین‌المللی به جای زیرساخت‌های تولیدی، به سمت دستگاه‌های امنیتی سرازیر شود. (فرجی و نادری، ۱۴۰۲: ۹۲) این امر منجر به ظهور طبقه نخبگان بوروکرات-نظامی شده است؛ طبقه‌ای که قدرتشان نه از قرارداد اجتماعی با مردم، بلکه از تأییدیه امنیتی اسرائیل است. در این مدل، اگر امنیت کامل برقرار شود یا توسعه سیاسی واقعی رخ دهد، این طبقه امتیازات انحصاری و بودجه‌های کلان خود را از دست می‌دهد؛ بنابراین، آن‌ها به طور سیستماتیک به ابزارهای اسرائیل برای سرکوب هرگونه تحول ساختاری تبدیل می‌شوند. از منظر اقتصاد سیاسی، ابزارهای کنترل (مانند ایست‌بازرسی‌ها، دیوارها و مجوزهای تردد) که توسط رژیم صهیونیستی تحمیل شده‌اند، در واقع ابزارهای خلق رانت هستند. اسرائیل با ایجاد محدودیت‌های حرکتی، فرصتی را برای ایجاد واسطه‌های وابسته به قدرت فراهم کرده است. این افراد با نزدیکی به قانون‌های قدرت (هم در تشکیلات خودگردان و هم در ساختارهای اشغالگر)، انحصار واردات کالا و توزیع در مناطق محصور را به دست می‌گیرند. در این جا، ناامنی و محدودیت به بهانه‌ای برای ایجاد انحصارهای تجاری تبدیل می‌شود و هرگونه تلاش برای آزادسازی اقتصادی که این انحصارها را بشکند، با همکاری نخبگان داخلی و فشارات خارجی سرکوب می‌گردد. نتیجه این روند، فروپاشی تولید ملی و تبدیل شدن جامعه به یک مصرف‌کننده صرف است. اقتصاد سیاسی ناامنی در فلسطین، چرخه‌ای مخرب ایجاد کرده است که در آن، فقر و بی‌ثباتی به ابزاری برای کنترل سیاسی بدل شده‌اند. در این پارادایم، بحران نه یک پدیده گذرا، بلکه یک وضعیت سودآور برای ذینفعانی است که از طریق مدیریت نابسامانی، هم مشروعیت بین‌المللی (به عنوان حافظ ثبات) و هم منابع مالی رانتی را کسب می‌کنند. لذا، هرگونه طرح توسعه سیاسی بدون در نظر گرفتن این شبکه‌های انتفاعی و گسست از وابستگی‌های امنیتی-اقتصادی به رژیم صهیونیستی، محکوم به شکست است؛ چرا که در این سیستم، ثبات در تضاد مستقیم با توسعه قرار دارد.

۵- تحلیل اثرات مداخلات منطقه‌ای و بین‌المللی بر آینده ثبات و دولت‌سازی در فلسطین

ثبات سیاسی و امنیتی در فلسطین را نمی‌توان در قالب کنش و واکنش‌های داخلی تحلیل کرد؛ زیرا این جغرافیا نه تنها یک محیط سیاسی، بلکه یک بستر رقابتی برای قدرت‌های فراملی است. در این تحلیل، مداخلات خارجی نه عوامل فرعی، بلکه متغیرهای ساختاری هستند که هدفشان نه کمک به ثبات، بلکه مدیریت تنش در سطح قابل کنترل است. رژیم صهیونیستی در مدیریت مداخلات خارجی نقش مرکز کنترل و توزیع را ایفا می‌کند. اسرائیل با استفاده از نفوذ خود در ساختارهای بین‌المللی، مداخلات خارجی (مانند کمک‌های مالی و برنامه‌های دیپلماتیک) را به گونه‌ای هدایت کرده است که این کمک‌ها به جای تقویت استقلال ملی، به ابزاری برای تثبیت وابستگی تبدیل شوند. در واقع، رژیم صهیونیستی با ایجاد یک سیستم تأییدیه امنیتی، باعث شده است که هرگونه کمک بین‌المللی به فلسطین، منوط به رضایت و هماهنگی با استانداردهای امنیتی اسرائیل باشد. بدین ترتیب، اسرائیل مداخلات خارجی را به سدی در برابر حاکمیت ملی تبدیل کرده است؛ به گونه‌ای که نخبگان فلسطینی برای دریافت کمک‌های بین‌المللی، مجبور به پذیرش اولویت‌های امنیتی اسرائیل هستند. این وضعیت منجر به سلب ظرفیت تصمیم‌گیری مستقل شده است.

(عباس‌زاده و همکاران، ۱۴۰۰: ۴۱) از منظر تحلیلی، این کمک‌های مشروط، در واقع ابزاری برای خرید سکوت سیاسی و تبدیل حاکمیت ملی به یک مدیریت اداری است که هدفش نه حل منازعه، بلکه بازتولید وضعیت موجود است. فلسطین به دلیل جایگاه نمادین خود، به میدان رقابت‌های ژئوپلیتیک تبدیل شده است. رقابت بازیگران منطقه‌ای برای کسب نفوذ، منجر به قطبی‌سازی فضای سیاسی و تثبیت دوگانگی در ساختار حاکمیت شده است (Milton-Edwards, ۲۰۲۰: ۳۵). رژیم صهیونیستی از این تشتت در محورهای منطقه‌ای به نفع خود استفاده کرده و با ترویج پارادایم‌های جدید (مانند توافقات ابراهیم)، تلاش کرده است مسئله فلسطین را از یک حق ملی و سیاسی به یک مسئله رفاهی و مدیریتی تنزل دهد. در این پارادایم جدید، هدف اصلی دیگر حق تعیین سرنوشت نیست، بلکه حفظ ثبات موقت برای تداوم نظم‌های منطقه‌ای جدید است. (Bishara, ۲۰۲۲: ۶۶) تلاقی مشروطیت بین‌المللی و رقابت‌های منطقه‌ای، تحت هدایت استراتژیک رژیم صهیونیستی، افق امنیت پایدار و توسعه سیاسی در فلسطین را تیره ساخته است. (نوری و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۶) این روند منجر به تبدیل دولت‌سازی به مدیریت بحران شده است. در واقع، هرچه کمک‌های بین‌المللی بیشتر شود و هرچه رقابت‌های منطقه‌ای پیچیده‌تر گردند، حاکمیت ملی فلسطین بیشتر در لایه‌های وابستگی غرق می‌شود؛ زیرا این مداخلات نه برای برون‌رفت از بحران، بلکه برای مدیریت دائمی بحران طراحی شده‌اند تا هیچ‌گاه یک قدرت ملی واحد و مستقل در برابر رژیم صهیونیستی شکل نگیرد. فرآیند توسعه سیاسی در فلسطین، برخلاف الگوهای استاندارد دولت-ملت‌سازی که بر پایه قرارداد اجتماعی درون‌زا شکل می‌گیرند، محصول یک مهندسی برون‌زا است. در این مدل، مشروطیت سیاسی نه یک ابزار اصلاحی، بلکه یک مکانیسم بازطراحی ساختاری است تا ماهیت حاکمیت فلسطین از یک هویت مبارز و ملی‌گرا به یک اپراتور اداری-امنیتی تغییر یابد. (Le More, ۲۰۰۸: ۲۸) رژیم صهیونیستی در بازمهندسی نهادی، نقش سرمایه‌گذار و ناظر نهایی را ایفا می‌کند. اسرائیل با استفاده از فشار بر قدرت‌های هژمون (مانند آمریکا و اتحادیه اروپا)، مشروطیت‌های سیاسی را به گونه‌ای تعریف کرده است که هرگونه نوسازی نهادی در فلسطین، در واقع منجر به تقویت ابزارهای کنترل اسرائیل شود. در واقع، رژیم صهیونیستی از طریق تکنوکراتیزه کردن دولت فلسطین، تلاش کرده است تا مفاهیمی چون حق تعیین سرنوشت و استقلال ملی را با مفاهیمی چون کارآمدی اداری و پابندی به پروتکل‌های امنیتی جایگزین کند. در این مدل، هرچه نهادها مدرن‌تر و تکنوکراتیک‌تر شوند، در واقع به ابزارهای کارآمدتری برای اجرای سیاست‌های امنیتی اسرائیل تبدیل می‌شوند.

۶- تحلیل رقابت‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای و تشتت اقتدار ملی در فلسطین

تشتت اقتدار ملی در فلسطین را نمی‌توان صرفاً محصول شکاف‌های ایدئولوژیک داخلی (مانند تقابل فتح و حماس) دانست؛ بلکه این پدیده را باید به مثابه بازتابی از رقابت‌های هژمونیک در خاورمیانه تحلیل کرد. در این پارادایم، سیاست داخلی فلسطین فراملی شده است؛ به این معنا که متغیرهای تعیین‌کننده حاکمیت، نه در رام‌الله یا غزه، بلکه در پایتخت‌های قدرت منطقه‌ای تعریف می‌شوند.

رژیم صهیونیستی در بهره‌برداری از تشتت منطقه‌ای و فضای رقابتی، نقش مدیر گسست‌ها را ایفا می‌کند. استراتژی بنیادین اسرائیل این است که از تشتت اقتدار به عنوان یک ابزار امنیتی استفاده کند. اسرائیل با ترویج و تقویت قطب‌بندی‌های داخلی و بهره‌برداری از رقابت‌های منطقه‌ای، عملاً مانع از شکل‌گیری یک

اراده ملی واحد می‌شود. از منظر استراتژیک، رژیم صهیونیستی می‌داند که هرگونه اتحاد ملی در فلسطین، تهدیدی برای بقای آن است؛ بنابراین، این رژیم با استفاده از تضادهای منطقه‌ای، فلسطین را به تکه‌های کوچک و متقابل تقسیم کرده است. اسرائیل با ایجاد مکانیسم‌های ارتباطی متفاوت با هر یک از قطب‌های قدرت (مثلاً تعامل با فتح برای مدیریت کرانه باختری و تقابل یا معامله با حماس برای مدیریت غزه)، در واقع سرمایه‌گذاری بر تشتت می‌کند تا بتواند هر قطب را در برابر قطب دیگر قرار دهد و خود را به عنوان تنها مرجع قدرت مطلق در منطقه تثبیت کند.

بازیگران منطقه‌ای نیز با استفاده از ابزارهای حمایتی مشروط، فضای سیاسی فلسطین را به عرصه‌ای برای موازنه قوا تبدیل کرده‌اند. هر یک از قطب‌های قدرت داخلی، به بخشی از معماری نفوذ یک قدرت منطقه‌ای گره خورده است (Brown, ۲۰۱۲: ۱۰۱). این وابستگی متقاطع باعث شده است که آشتی ملی دیگر یک ضرورت داخلی نباشد، بلکه به متغیری وابسته به تفاهمات یا تقابل‌های قدرت‌های منطقه‌ای تبدیل شود. (Hroub, ۲۰۱۰: ۴۱) در این وضعیت، اراده ملی فلسطین در لایه منافع منطقه‌ای دفن شده است. رقابت‌های ژئوپلیتیک میان محورهای متضاد منطقه، با بازتولید گسست‌های جغرافیایی و نهادی میان کرانه باختری و غزه، خودمختاری راهبردی فلسطینیان را سلب کرده است. این فرآیند که اسعد غانم آن را تکه‌تکه‌شدن سیستماتیک می‌نامد، باعث شده است که اقتدار ملی به جای تمرکز بر یک مرکز واحد و پاسخگو، در میان شبکه‌های نفوذ منطقه‌ای توزیع شود (Ghanem, ۲۰۱۶: ۵۳). این توزیع قدرت، عملاً امکان دولت‌سازی را از بین می‌برد، زیرا هر قطب قدرت، برای بقای خود، نیازمند تداوم تشتت و حمایت خارجی است. تشتت اقتدار ملی در فلسطین، نتیجه تلاقی دو استراتژی است: رقابت‌های هژمونیک منطقه‌ای از یک سو و سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن رژیم صهیونیستی از سوی دیگر. این وضعیت منجر به تبدیل دولت‌سازی به مدیریت قطب‌ها شده است. در این پارادایم، تشتت ساختاری به یک وضعیت پایدار تبدیل شده است، زیرا هم برای بازیگران منطقه‌ای (به عنوان ابزار نفوذ) و هم برای رژیم صهیونیستی (به عنوان تضمین امنیت)، یک فلسطین متکثر و مشتت، بسیار سودمندتر از یک فلسطین متحد و دارای حاکمیت ملی است.

۷- تحلیل استراتژیک پیش‌انگاره‌های آینده امنیت و توسعه سیاسی فلسطین

آینده فلسطین را نباید در قالب پیش‌بینی‌های تک‌خطی دید، بلکه باید آن را در تلاقی سه سناریوی متضاد تحلیل کرد. نکته کلیدی این است که استراتژی بنیادین اسرائیل در مواجهه با آینده فلسطین، استراتژی مدیریت دائمی بحران است. اسرائیل نمی‌خواهد مسئله فلسطین حل شود، بلکه می‌خواهد مدیریت شود. این رژیم با ایجاد موانع ساختاری، هرگونه تلاش برای توسعه سیاسی را به سمت یکی از دو سناریوی اول (انسداد یا فن‌سالی) سوق می‌دهد تا سناریوی سوم (نوسازی درون‌زا) هرگز محقق نشود. اسرائیل از تضاد میان این سه مسیر برای تضعیف عاملیت فلسطینیان استفاده می‌کند.

۱-۷ پیش‌انگاره نخست: نهادینگی انسداد و آپارتاید بوروکراتیک (مدیریت تنش)

در این سناریو، وضعیت فعلی با پیمانکاری دوجانبه میان نخبگان حاکم فلسطین و اسرائیل تبدیل می‌شود. اسرائیل با تقویت وابستگی مالی نخبگان، آن‌ها را به پلیس‌های اداری تبدیل می‌کند تا تنها وظیفه‌شان مهار

تنش‌های اجتماعی باشد. شکل‌گیری یک آپارتاید بوروکراتیک که در آن امنیت فیزیکی (جلوگیری از شورش) به قیمت حذف کامل عاملیت سیاسی مردم تأمین می‌شود. در واقع، اسرائیل در این مدل، حاکمیت فلسطین را به یک پوست صوری تبدیل کرده است که درون آن، اراده امنیتی اسرائیل جریان دارد.

۲-۷ پیش‌انگاره دوم: حکمرانی فن‌سالار و صلح اقتصادی (تغییر پارادایم ابزاری)

در این مدل، تلاش می‌شود تا مفاهیم سیاسی و ملی با مفاهیم فنی و معیشتی جایگزین شوند. رژیم صهیونیستی در این سناریو، از ابزار صلح اقتصادی استفاده می‌کند تا هویت ملی فلسطین را با بهبود شاخص‌های رفاهی محدود جایگزین کند. هدف این است که فلسطینیان به جای طلب حق تعیین سرنوشت، به دنبال بهبود استانداردهای زندگی در قالب یک ساختار اداری غیرسیاسی باشند. امنیت در اینجا تبدیل به یک پروژه فنی می‌شود. اسرائیل با ادغام محدود فلسطین در بازارهای منطقه‌ای (تحت نظارت خود)، می‌کوشد تا امنیت هستی‌شناختی و هویت مبارز فلسطینی را خفه کند و آن را به یک مدیریت شهری-معیشتی تبدیل کند که هرگونه انحراف سیاسی در آن با ابزارهای اقتصادی سرکوب شود.

۳-۷ پیش‌انگاره سوم: بازگشت به سیاست ملی و نوسازی درون‌زا (فروپاشی مدل‌های تحمیلی)

این سناریو بر پایه شکست مدل‌های قبلی و ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید است. این تنها سناریویی است که رژیم صهیونیستی به شدت با آن مبارزه می‌کند. چرا که در این مدل، امنیت انسانی و توسعه سیاسی جایگزین امنیت وارداتی می‌شود. در اینجا، جامعه مدنی از ساختارهای حزبی سنتی (که تحت کنترل یا نفوذ بوده‌اند) عبور کرده و به سمت یک دولت‌سازی ملی حرکت می‌کند. در این مسیر، استقلال ملی نه در اتاق‌های دیپلماتیک، بلکه در بطن جنبش‌های اجتماعی تعریف می‌شود. این سناریو به معنای پایان مدیریت بحران و آغاز حاکمیت واقعی است؛ وضعیتی که تمام محاسبات امنیتی اسرائیل را به چالش می‌کشد، زیرا با یک اراده واحد و منسجم روبروست.

تلاقی این سه پیش‌انگاره نشان می‌دهد که آینده فلسطین در تقابل میان مدیریت بیرونی (توسط اسرائیل و قدرت‌های هژمون) و اراده داخلی است. رژیم صهیونیستی با ترویج مدل‌های مدیریت تنش و صلح اقتصادی، تلاش می‌کند تا مسیر را به سمت سناریوهای اول و دوم منحرف کند تا از انفجار سیاسی و نوسازی درون‌زا جلوگیری نماید. بنابراین، گذار موفق به سمت استقلال، تنها در صورتی ممکن است که جامعه مدنی بتواند از پارادوکس امنیت وابسته عبور کرده و مدلی را بنا کند که در آن توسعه سیاسی، پیش‌شرط ثبات باشد، نه قربانی آن.

نتیجه‌گیری:

واکاوی تلاقی میان متغیرهای بیرونی و ساختار قدرت در فلسطین

اول اینکه در غزه و کرانه باختری، امنیت دیگر یک نیاز انسانی برای زندگی آرام نیست، بلکه به یک تضاد بزرگ تبدیل شده است. هر چه نهادهای انتظامی تقویت شده‌اند، نه برای حمایت از مردم، بلکه برای تثبیت یک مدل امنیت وابسته بوده‌اند. در واقع، بوروکراسی امنیتی به جای اینکه به مردم پاسخگو باشد، تبدیل

به ابزاری شده تا نخبگان بتوانند جایگاه خود را حفظ کنند و جلوی هرگونه تحول واقعی در ساختار قدرت را بگیرند.

دوم اینکه، فشارها و شرط‌های قدرت‌های بین‌المللی و رقابت‌های سیاسی دنیا، نخبگان فلسطین را در وضعیت پیمانکاری امنیتی قرار داده است. یعنی مشروعیت این نهادها دیگر از دل رضایت مردم نمی‌آید، بلکه بر اساس این است که چقدر با خواسته‌های قدرت‌های خارجی هماهنگ باشند. این اتفاق باعث شده نهادهای سیاسی به جای اینکه رشد کنند و به درد مردم برسند، تحلیل بروند و صدای جامعه مدنی و مردم عادی را کاملاً به حاشیه برانند.

سوم اینکه، تلاش‌ها برای مدیریت تنش به جای حل ریشه‌ای مشکل، فقط باعث شده بحران‌ها در لایه‌های زیرین جامعه انباشته شوند. ثباتی که گاهی دیده می‌شود، یک ثبات واقعی نیست، بلکه یک تعادل لرزان است که فقط با کمک‌های مالی مشروط و توافق‌های پشت‌پرده نخبگان سرپاست. برای خروج از این بن‌بست، باید نگاه ما به امنیت تغییر کند؛ از امنیتی که فقط به فکر حفظ ساختار قدرت است، به سمت امنیتی که انسان و نیازهایش را می‌بیند. این یعنی بازسازی دگرترین امنیتی به گونه‌ای که نهادهای انتظامی واقعاً پاسخگوی حقوق شهروندی باشند تا فاصله بین مردم و حاکمیت پر شود. در کنار این، باید راهی برای تاب‌آوری اقتصادی محلی پیدا کرد تا دیگر تصمیمات سیاسی بر اساس کمک‌های مشروط و دیکته‌شده خارجی گرفته نشود. در نهایت، تنها راه نجات این است که امنیت از یک پروژه وارداتی و فنی، به یک دستاورد ملی تبدیل شود که از عدالت و مشارکت همه مردم می‌آید. ثبات در فلسطین زمانی می‌رسد که از مدیریت بحران‌ها عبور کنیم و به سمتی برویم که حقوق قانونی و انسانی مردم به رسمیت شناخته شود. این تنها راه خروج از چرخه بی‌پایان جنگ و بحران در محیطی است که تمام آن را سایه امنیت سخت گرفته است.

منابع:

۱. احمدی، س. و مقتدایی، م. (۱۴۰۲). "بوروکراسی امنیتی و انسداد توسعه سیاسی در کشورهای در حال گذار". تهران: انتشارات دانشگاهی.
۲. احمدی، وحید و مقتدایی، مسعود. (۱۴۰۲). "سنجش نسبت میان امنیت پایدار و دموکراسی‌سازی در جوامع گذار: مطالعه موردی فلسطین"، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، دوره ۱۱، شماره ۳، ص ۴۵-۶۸.
۳. احمدی، س. و مقتدایی، م. (۱۴۰۳). "تحلیل توافقات آتش‌بس و مدیریت بحران در خاورمیانه: رویکرد نهادگرایی جدید"، نشریه مطالعات استراتژیک، دوره ۱۲، شماره ۲، ص ۱۱۲-۱۳۵.
۴. بیات، آصف و همکاران. (۱۴۰۱). "آینده‌پژوهی جنبش‌های اجتماعی در غرب آسیا"، فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۹، شماره ۴، ص ۲۱-۴۰.
۵. دانا، م. (۱۴۰۱). "اقتصاد سیاسی وفاداری و رانت در تشکیلات خودگردان فلسطین". تهران: انتشارات پژوهشی.
۶. دانا، م. (۱۴۰۳). "پارادایم‌های نوین امنیت در غزه پس از ۲۰۲۳". گزارش‌های تحلیل سیاسی، شماره ۷، ص ۱۰-۲۵.
۷. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. (۱۴۰۰). "امنیت انسانی و حکمرانی خوب در غرب آسیا"، فصلنامه روابط

- خارجی، دوره ۸، شماره ۱، ص ۸۸-۱۰۴.
۸. رضایی، محمد. (۱۴۰۲). "دینامیک‌های قدرت و اقتصاد سیاسی در کشورهای در حال توسعه: تحلیل شبکه‌های کلانتیسم و زوال نهادی". تهران: انتشارات دانشگاهی پژوهش، چاپ اول، ص ۴۰-۶۰.
۹. زمانی، هادی و رضایی، علیرضا. (۱۴۰۱). "واکاوی موانع امنیت درون‌زا در مناطق تحت اشغال"، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ۱۲، شماره ۲، ص ۱۵۵-۱۷۸.
۱۰. سلیمانی، ر. (۱۴۰۳). "بحران مشروعیت و زوال نهادهای سیاسی در مناطق منازعه: مطالعه تطبیقی فلسطین و خاورمیانه". تهران: نشر پژوهش‌های استراتژیک، شماره ۴، ص ۷۵-۹۵.
۱۱. سلیمانی، ر. (۱۴۰۴). "تغییر معادلات بازدارندگی در خاورمیانه: تحلیل وقایع اکتبر". تهران: انتشارات استراتژیک.
۱۲. عباس‌زاده، مجتبی و همکاران. (۱۴۰۰). "تأثیر مداخلات خارجی بر فرآیند دولت‌سازی در مناطق تحت منازعه"، فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۷، شماره ۳، ص ۱۲۰-۱۳۸.
۱۳. فرجی، مهدی و نادری، سجاد. (۱۴۰۲). "اقتصاد سیاسی امنیت و ناکارآمدی دولت"، مجله سیاست دفاعی، دوره ۱۱، شماره ۱، ص ۶۰-۸۲.
۱۴. موسوی، سید فضل‌الله و همکاران. (۱۴۰۴). "حمایت از مالکیت خصوصی در دوران اشغال از منظر حقوق بین‌الملل بشردوستانه با نگاهی به وقایع جنگ غزه"، مجله تحقیق و توسعه در حقوق عمومی، شماره ۴، ص ۳۳۴-۳۷۲.
۱۵. ناصری، قدیر و همکاران. (۱۴۰۱). "بحران مشروعیت و آینده ثبات سیاسی در مناطق تحت منازعه"، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ۱۲، شماره ۴، ص ۲۰۰-۲۲۴.
۱۶. نوربخش، محمد و صادقی، زهرا. (۱۴۰۱). "واکاوی نقش متغیرهای منطقه‌ای در انسداد سیاسی"، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ۱۲، شماره ۱، ص ۴۲-۶۵.
۱۷. نوری، علیرضا. (۱۴۰۱). "سناریوهای گذار در نظم منطقه‌ای خاورمیانه"، مجله مطالعات استراتژیک، دوره ۱۰، شماره ۳، ص ۸۰-۹۷.
۱۸. نوری، علیرضا و همکاران. (۱۴۰۱). "واکاوی نقش بازیگران منطقه‌ای در انسداد نهادی فلسطین"، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ۱۲، شماره ۲، ص ۱۱-۳۴.
۱۹. یزدانی، ا. و رحیمی، ح. (۱۴۰۰). "وابستگی ساختاری و توسعه‌یترینی در نظم سیاسی فلسطین"، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی، دوره ۸، شماره ۲، ص ۱۹۰-۲۰۸.
۲۰. یزدانی، عنایت‌الله و رحیمی، محمد. (۱۴۰۰). "اقتصاد سیاسی توسعه‌زدایی و تأثیر آن بر انسداد سیاسی در فلسطین"، مجله سیاست خارجی، دوره ۷، شماره ۱، ص ۳۰-۵۲.

21. Baconi, T. (2021). " Hamas Contained: The Rise and Pacification of Palestinian Resistance". Stanford University Press.

22. Baxter, L. (2021). "New Institutionalism and Security Sector Reform in Conflict Zones: The Rise of Security Contracting". Oxford University Press.

23. Bayat, A. et al. (2022). "Post-Islamism and the Future of Political Development in the Middle East". Oxford University Press.
24. Bishara, A. (2022). "Palestine: Matters of Truth and Justice". Hurst Publishers.
25. Hanieh, A. (2021). "Money, Markets, and Monarchies: The Gulf Cooperation Council and the Political Economy of the Contemporary Middle East". Cambridge University Press.
26. Khalidi, R. (2020). "The Hundred Years' War on Palestine: A History of Settler Colonialism and Resistance, 1917–2017". Metropolitan Books.
27. King, B. (2020). "The Politics of Internal Security in the Developing World". Cambridge University Press.
28. Milton-Edwards, J. (2020). "The Unknown Hamas: Venus, Martyrs and Warriors". I.B. Tauris.
29. Mitchell, A. (2021). "Ontological Security and the Politics of Peace: Lines of Friction". Routledge.
30. Pappe, I. (2022). "The Historical Dictionary of Palestine". Rowman & Littlefield.
31. Tartir, A. (2020). "Governance and Securitization: The Erosion of Civil Society in Palestine". Global Policy Review.
32. Tartir, A. (2020). "Palestine and Rule of Law: Local and International Dimensions". Springer Nature.
33. Tartir, A. (2024). "De-development and the Aftermath of War in Gaza". Middle East Institute Reports.
34. Tartir, A. (2024). "Ontological Security and De-development in Occupied Territories: The

Case of Palestine". Middle East Institute Reports, Vol. 8.

35. Tartir, A., & Seidel, T. (Eds.). (2020). "Political Economy of Palestine: Critical, Interdisciplinary, and Decolonial Perspectives". Springer Nature.

36. Turner, M. (2021). "International Assistance and the Building of a Palestinian State: The Post-Oslo Era". Routledge.

37. Wildeman, J. (2020). "The Politics of Aid in Palestine: Lessons from World Bank and UNRWA Assistance". Routledge.

Analyzing the Intersection of Security and Political Development in Palestine: A Structural Analysis of Gaza and the West Bank Prior to the October 2023 War

mohammadhadi seydi¹

Farzad Rostami²

Document Type : Original Article

Vol 3, No 1(8) Spring 2025

Received Date: 06/05/2025

Accept Date: 27/08/2025

DOI: 10.22034/wasj.2026.584118.1140

Abstract

This research aims to analyze the reciprocal links between sustainable security and political development in Palestine and to explain its role in the stability of the Middle East. The central problem of the study is based on the question of how the systematic policies of the Zionist regime, in the continuation of the occupation and the structural interventions of global powers, have influenced the horizons of political institutionalization and comprehensive security in the region. The study is grounded in a theoretical framework that integrates the approaches of 'Critical Security' and 'Structural De-development' to examine the effects of dominant structures on political development through the analysis of power relations and the reproduction of inequalities. The research methodology is descriptive-analytical, utilizing specialized texts and strategic documents. Within this framework, the aggressive and occupational policies of Israel were measured as the independent variable, while political development and sustainable security served as the dependent variables. The findings indicate that the occupying regime has caused institutional rigidity and the weakening of civil society through the imposition of political restrictions, control over resources, and the engineering of external dependencies. Furthermore, it was found that systematic obstacles in accessing resources and geographical displacements have paralyzed political participation at the infrastructural level. The results imply that the prospect of sustainable security in Palestine depends on a paradigm shift from state-centric security to human-centric security. Finally, this study concludes that while strengthening civil actions is a necessary step, the sustainability of these transformations requires an end to the occupation and a shift in international support structures for the Zionist regime; for, without the removal of the primary deterrent—Israel's security policies—any political development will remain in a state of suspension and instability due to the interference of external factors and direct pressures from the regime.

Keywords

Sustainable Security ,Political Development , Zionist Regime , Structural De-development ,External Interventions

1 Master's student in International Relations, Razi University, Kermanshah, Iran.

2 Associate Professor and faculty member of the Department of Political Science and International Relations, Razi University, Kermanshah, Iran.